دشمنان آن به که نیکی نه بینند بیت هنر بچشم عداوت بزرگتر
عیبست • گلیست سعدی و در چشم دشمنان خارست • نور گیتی
فروز بضم الفاء وصف ترکیبی بمعنی افروزندهٔ جهان چشمهٔ خور • ای قرص
آفتاب وخور مقصور من خورشید والواو للشعر ای نور منور
جهان که چشمهٔ آفتابست فقوله چشمه خور بدل من گیتی فروز وفی بعض
النسخ هور بالهاء بدل الخاء بمعنی آفتاب ایضا کذا سمعت من بعض
الکمل وقال فی بحر الغرائب خور یکتب بالواو ویذکر فی قافیة سر
وتروج علی معان متعددة بمعنی الاطعمة والماکولات وبمعنی الیوم الی دی عشر
من شهور الفرس وخ صیغة امر من خوردن وو صفا ترکیبیا منه مثل
رباخور وخون خور وبمعنی آفتاب وهو المراد به ههنا در نباید بچشم
موشک کور • الکاف فی موشک للتصغیر ای الفارة الصغیرة الحقیرة العمیاء
واراد به الخفاش شعر واخو العداوة ای صاحب العداوة وملازمها
مبتدا وقوله لا یمر بصالح • خبره الاو یلمزه بکذاب اشر • فاعل یلمز ضمیر الاخ
وضمیر المفعول لصالح واللمز الطعن والضرب باللسان واصله الاشارة بالعین
واشر صفة الکذاب وهو بفتح الهمزة وکسر الشین المعجمة صفة مشبهة
من الاشر بالکسر ای الشر بالفتح اشر بفتحتین ای بطر وتکبر قال الله تعالی حکایة
عن قوم صالح بل هو کذاب اشر یعنی لا یمر من تغلبه بغض وحقد برجل صالح مخلص
وقور الا وهو یطعنه ویرمیه بانه کذاب مرائی اشر ای متکبر وسیعلم غدا
من الکذاب الاشر ولله در من قال وعین الرضا عن
کل عیب کلیلة ولکن عین السخط تبدی المساویا حکایت بازرگانی را هزار
دینار خسارت افتاد پسر خود را گفت نباید که این سخن را با کسی در میان نهی
از زبان

گفت

گفت ای پدر فرمان تراست نگویم ولیکن مرا بر فایدهٔ این مطلع گردان که
مصلحت در نهان داشتن چیست گفت تا مصیبت دو نشود یکی
نقصان مایه یعنی سرمایه ودیگر شماتت همسایه فی مختار الصحاح الشماتة
بالفتحات الفرح ببلیة العدو بیت مگوی انده لغة فی اندوه ای غصه
خویش با دشمنان • که لاحول گویند شادی کنان • حال من فاعل
گویند وهو ضمیر دشمنان حکایت جوانی خردمند که از فنون فضایل
حظی وافر داشت وطبع لطیف چندانکه در محافل جمع محفل بمعنی مجمع دانشمندان
نشستی بمعنی سخن نگفتی باری پدرش گفت ای پسر تو نیز از آنچه
دانی چرا نگوئی گفت ترسم که بپرسند مرا از آنچه ندانم وشرمساری
برم قطعه آن شنیدی که صوفیی بیاء الواحدة الساکنة بعد الیاء المکسورة
الاصلیة می کوفت • من کوفتن بالکاف العربی زیر نعلین خویش میخی چند •
یعنی انه کان یدق المسامیر تحت نعلیه قوله نعلین قیل الظاهر انه بفتح اللام تثنیة
وقیل بکسره ولیس بتثنیة آستینش گرفت سرهنگی • بیاء الوحدة
فاعل گرفت که بیا نعل بر ستورم بند • امر من بستن حکایت یکی را از
علمای معتبر مناظره افتاد با یکی از ملاحده و با او بحجت بر نیامد سپر بینداخت
وبرگشت بالکاف الفارسی ای اعرض وانصرف کسی گفتش ترا با چندین
علم وادب وفضل وحکمت با بی دینی بر نیامدی گفت علم من قرآنست
وحدیث وگفتار مشایخ واو بدینها یعنی بانها معتقد بکسر القاف
نیست ونمی شنود بکسر الشین وفتح النون والواو ومرا شنیدن
کفر او بچه کار آید بیت آنکس که بقرآن وخبر یعنی اخبار انبیاء واولیاء
ومشایخ زو نرهی • من رهیدن بمعنی خلاص یافتن آنست جوابش که

Copyright © King Saud University